

ساخت موضوعی ارجح در زبان فارسی

محمد راسخ مهند^۱

دانشگاه بوعلی سینا

علی اصغر قادری^۲

کارشناس ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه بوعلی سینا

چکیده

پژوهش حاضر که بر اساس آرای نظری و روش‌شناسی به‌کاررفته در آثار دوبوآ (۱۹۸۰، ۱۹۸۷، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۶) شکل گرفته، تلاشی است در جهت بررسی پدیده نحوی کنایی و ارتباط آن با الگوهای دستوری و جریان اطلاع در کلام. پرسش پژوهش این است که آیا زبان فارسی در کلام، الگوی نحوی خاصی را ترجیح می‌دهد؟ با اشاره به مطالعات دوبوآ، فرض شده است که الگوی کلامی زبان فارسی، الگوی کنایی-مطلق است. پیکره مورد بررسی این پژوهش، روایت‌های کلامی گویشوران زبان فارسی پس از مشاهده فیلم کوتاه «گلایی» است. در این پژوهش ابتدا ویژگی‌های اصلی صرفی، نحوی و ساخت اطلاع‌گروه‌های اسمی آشکار در جایگاه‌های موضوعی فاعل بند متعدی (A)، مفعول بند متعدی (O) و فاعل بند لازم (S) را مورد بررسی آماری قرار داده و پس از اثبات وجود ساخت موضوعی ارجح در کلام فارسی، که در نتیجه گرایش‌ها و تمایلات گویشوران این زبان در نحوه به‌کارگیری گروه‌های اسمی آشکار و حاوی اطلاع نو به‌وجود می‌آید، به این نتیجه رسیدیم که این گرایش کلامی منجر به ایجاد الگوی ویژه‌ای می‌گردد که خصوصیات آن منطبق با خصوصیات ساخت‌های نحوی کنایی در نظام حالت است. به‌صورتی که گویشوران این زبان، به‌طور طبیعی، گروه‌های اسمی آشکار و حاوی اطلاع نو را بیشتر در جایگاه‌های فاعل بند لازم و مفعول بند متعدی به‌کار می‌برند و در مقابل، اطلاعات مفروض، یا دست‌کم قابل دسترس، را به‌صورت تخفیف‌یافته در جایگاه فاعل

1. mrasekhmahand@yahoo.com

2. alighaderi55@yahoo.com

بند متعددی جای می‌دهند. در ادامه دو گرایش کلامی دیگر، یعنی پیوستگی مبتدا و جان‌داری مبتدا و تأثیر آن بر الگوی حالت غالب در زبان فارسی، مورد بررسی قرار گرفت و مشخص شد که الگوی حالت غالب در یک زبان تحت تأثیر و در نتیجه رقابت عوامل کلامی مختلف به وجود می‌آید و علیرغم آنکه گرایش ساخت موضوعی ارجح در زبان فارسی یک الگوی کنایی در کلام را به وجود می‌آورد، اما دو گرایش مورد مطالعه دیگر، نحو زبان فارسی را به استفاده از الگوی فاعلی-مفعولی هدایت می‌کنند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که خصوصیات بنیادین ساخت‌های کنایی در حوزه نحو زیر تأثیر گرایش کلامی ساخت موضوعی ارجح و ویژگی‌های آن در حوزه کلام پدید آمده‌اند.

کلیدواژه‌ها: ساخت موضوعی ارجح، الگوی کنایی، جان‌داری، پیوستگی مبتدا.

۱- مقدمه

زبان‌های مختلف با استفاده از سه شیوه می‌توانند نقش دستوری موضوع‌های اصلی درون جمله، یعنی فاعل و مفعول، را نشان دهند. این سه شیوه عبارتند از: الف) ترتیب واژه: در برخی زبان‌ها جایگاه اسم درون جمله مشخص می‌سازد که آیا آن اسم فاعل است یا مفعول. زبان انگلیسی عمدتاً از این شیوه برای نشان دادن فاعل و مفعول بهره می‌برد. در این گونه زبان‌ها، توالی کلمات تا حدود زیادی ثابت است. ب) مطابقت: راه دوم نشان دادن نقش‌های دستوری، مطابقت یک یا هر دو نقش با فعل جمله است. اگر در جمله، فعل را هسته و موضوع‌ها را وابسته بدانیم، زبان‌ها می‌توانند هسته یا وابسته‌ها را نشان‌دار کنند. برخی از زبان‌ها هسته را نشان‌دار می‌کنند، یعنی از نظام مطابقت استفاده می‌کنند. زبان‌هایی که وابسته‌ها را نشان‌دار می‌کنند از شیوه سوم، یعنی نشان دادن حالت، استفاده می‌کنند. البته زبان‌هایی وجود دارند که از هر دو نظام، یعنی مطابقت و حالت، به طور همزمان استفاده می‌کنند. معمولاً وندهایی که در مطابقت به فعل اضافه می‌شوند، ویژگی‌هایی مانند شخص، شمار و جنس دستوری فاعل یا مفعول یا هر دو را نشان می‌دهند. فارسی به طور عمده از مطابقت استفاده می‌کند و وجود شناسه برای نشان دادن مطابقت فاعل و فعل در اکثر جملات فارسی نشان‌دهنده این امر است. زبان‌هایی که مطابقت قوی دارند، توالی کلمات آزادتری نسبت به زبان‌هایی دارند که از نظام مطابقت قوی بهره نمی‌برند. ج) حالت‌نمایی: سومین راه نشان دادن نقش‌های دستوری این است که گروه‌های اسمی، خود به طریقی نشان‌دار شوند و آن نشانه بتواند فاعل یا مفعول بودن آنها را نشان دهد. در واقع در این زبان‌ها، وابسته‌های فعل نشان‌دار می‌شوند و هسته نشان‌دار نمی‌شود. البته باید به خاطر داشت

که وجود این سه شیوه به این معنا نیست که هر زبانی فقط باید از یکی از این شیوه‌ها استفاده کند، در بسیاری از زبان‌ها تلفیقی از این شیوه‌ها برای نشان دادن روابط دستوری به کار می‌رود. زبان‌شناسان موضوع‌های اصلی فعل را فاعل و مفعول می‌دانند. در جملات لازم فقط فاعل وجود دارد، ولی در جملات متعدی فاعل به همراه مفعول دیده می‌شود. از این رو سه موضوع اصلی را با استفاده از سه حرف S, A, O نشان می‌دهند. S فاعل جمله لازم، A فاعل جمله متعدی و O مفعول جمله متعدی است. مثال‌های (۱) به روشن‌تر شدن بحث کمک می‌کند.

(۱) الف. علی [S] خوابید.

ب. علی [A] نامه را [O] خواند.

در جمله (۱) الف علی فاعل جمله لازم و در (۱) ب فاعل جمله متعدی است، و نامه مفعول جمله است. زبان‌های مختلف برای نشان دادن این سه موضوع مختلف از چند شیوه استفاده می‌کنند (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۴۵)، که دو شیوه از آنها عمده است و بسامد بالایی دارد. نظام اول نشان دادن حالت را نظام فاعلی-مفعولی و نظام دوم را کنایی (ارگتیو)-مطلق می‌نامند. گروه اول را به اختصار مفعولی و گروه دوم را ارگتیو نیز می‌نامند. شیوه نشان دادن حالت در این دو نظام به این شرح است: نظام فاعلی-مفعولی: در این نظام، فاعل جمله لازم و متعدی به یک شیوه نشانه‌ای می‌گیرند و مفعول جمله متعدی، نشانه‌ای متفاوت می‌گیرد. زبان لاتین نمونه‌ای از این شیوه حالت‌دهی است که مثال‌های (۲) آن را نشان می‌دهند (مثال‌ها از تالرمن^۱ ۱۹۹۸: ۱۵۳).

(2) a. Puella venit.

Girl-NOM comes.

'The girl comes'.

b. puer-um puella audit.

Boy-ACC girl-NOM hears.

'The girl hears the boy'.

همان‌گونه که مشخص است فاعل جمله اول، که جمله لازم است، همان نشانه‌ای حالتی را دارد که فاعل جمله دوم، یعنی جمله متعدی، دارد، اما نشانه‌ای حالتی مفعول جمله دوم متفاوت -um است، که برای نشان دادن حالت متعدی به کار می‌رود. در این زبان‌ها فاعل‌های

جملات لازم و متعدی، حالتی مشابه می‌گیرند، که حالت فاعلی نامیده می‌شود و مفعول جملات متعدی، حالتی متفاوت می‌گیرد که حالت مفعولی خوانده می‌شود. نظام کنایی- مطلق: در این شیوه، نشانه حالت فاعل جمله لازم و مفعول جمله متعدی همسان است و با نشانه حالت فاعل جمله متعدی تفاوت دارد. نشانه حالت فاعل جمله متعدی را در این نظام، ارگتیو و نشانه حالت مفعول جمله متعدی و فاعل جمله لازم را مطلق می‌نامند. تالرمین (۱۹۹۸: ۱۵۴) مثال‌های (۳) را به‌عنوان نمونه‌ای از این شیوه حالت‌دهی از زبان لزگی^۱ آورده است.

- (3) a. **Zazibalk'anc'udxipe-q** gana
I:ERG my horse:ABS ten sheep-for give-PAST
'I gave my horse for ten sheep'.
b. **zunata-na**
I:ABS come-PAST
'I came'.
c. **Aburuzunajib-da**
they-ERG I:ABS shame-FUT
'They will make me ashamed'.

در جمله اول، حالت ارگتیو فاعل جمله متعدی با za نشان داده شده است، در حالی که در جمله دوم فاعل جمله لازم با zun و در جمله سوم مفعول جمله متعدی هم با zun نشان داده شده‌اند، که حالت مطلق دارند.

جدول زیر به طور خلاصه به تفاوت‌های این دو نظام حالت‌دهی می‌پردازد:

جدول ۱- دو نظام حالت متداول

الف. نظام مفعولی
A و S فاعلی / O مفعولی
ب. نظام ارگتیو
A ارگتیو / SO , مطلق

زبان فارسی برای نشان دادن روابط دستوری از مطابقه استفاده می‌کند. در واقع شناسه‌های زبان فارسی ابزاری هستند که این زبان با آنها مطابقه فاعل (فاعل فعل متعدی و لازم) را با فعل نشان می‌دهد، از این رو می‌توان گفت که نظام مطابقه زبان فارسی، فاعلی-مفعولی است. اما آیا زبان فارسی، علاوه بر مطابقه، از شیوه نخست، یعنی توالی کلمات، نیز برای نشان دادن روابط دستوری استفاده می‌کند؟ اگر پاسخ این سؤال مثبت باشد، باید جملاتی در فارسی یافت که فقط با جابه‌جا کردن گروه‌های اسمی درون جمله، نقش فاعل و مفعول نیز تغییر کند. نجفی (۱۳۷۰: ۱۶۹) چنین جملاتی را در زبان فارسی بسیار نادر می‌داند. وی مثال «مار قورباغه می‌خورد» و «قورباغه مار می‌خورد» را برای نمونه آورده است. آن قدر چنین مثال‌هایی کم‌اند که می‌توان گفت زبان فارسی از توالی کلمات برای نشان دادن روابط دستوری استفاده نمی‌کند. در واقع استفاده از توالی کلمات برای نشان دادن روابط دستوری، بیشتر در زبان‌هایی به کار می‌رود که از مطابقه و حالت‌نمایی برای این منظور استفاده نمی‌کنند. آیا زبان فارسی از شیوه حالت‌نمایی برای نشان دادن نقش‌های دستوری استفاده می‌کند؟ پاسخ به این سؤال آسان نیست. تکواژی که در نگاه اول می‌تواند به عنوان نشانه حالت در فارسی محسوب شود، تکواژ «را» است. این تکواژ می‌تواند نشانه مفعول در فارسی باشد، اما نکته در اینجاست که هر مفعولی با «را» همراه نمی‌شود. مفعول‌های زبان فارسی معمولاً وقتی معرفی باشند به همراه «را» در جمله ظاهر می‌شوند (کامری^۱، ۱۹۸۹: ۱۳۲). هر چند در مورد نقش‌های متفاوت «را» مباحث زیادی مطرح شده است (دبیرمقدم، ۱۳۶۹)، اما به طور کل می‌توان گفت که زبان فارسی علاوه بر بهره‌گیری از شیوه مطابقه، به عنوان اصلی‌ترین راه برای نشان دادن نقش‌های دستوری، از شیوه حالت‌نمایی نیز استفاده می‌کند، و در هر دو مورد از نظام فاعلی-مفعولی پیروی می‌کند (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۹۷).

همان‌گونه که عنوان شد الگوی غالب انطباق^۲ (اصطلاحی که برای اشاره به هر دو نظام حالت‌نمایی و مطابقه به کار می‌رود) در زبان‌های جهان یا مفعولی است یا کنایی. زبان‌شناسان عموماً انطباق را پدیده‌ای ساختاری دانسته‌اند، که از ویژگی‌های زبان‌هاست و برای تمایز میان دو موضوع اصلی در ساخت موضوعی، یعنی فاعل و مفعول، به کار می‌رود. به عبارتی، انطباق به سخنگویان زبان کمک می‌کند تا فاعل و مفعول جمله را تشخیص دهند و به این صورت رویداد

1. B. Comrie
2. alignment

مورد اشاره در جمله و شرکت‌کنندگان آن را تعیین کنند. اما دوبوآ (۱۹۸۰، ۱۹۸۷، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۶) سعی کرد دلیلی کلامی برای انطباق پیدا کند. وی با بررسی زبان کنایی ساکاپولتک^۱ سعی کرد مشخص کند که آیا از میان تمامی ساخت‌های موضوعی ممکن، می‌توان ساخت موضوعی پربسامدتر، بی‌نشان‌تر، متعارف‌تر، و به طور کلی، ساخت موضوعی ارجح^۲ را در یک زبان و شاید تمام زبان‌ها پیدا کرد؟ و اینکه آیا عوامل کلامی در تعیین ساخت موضوعی ارجح نقش دارند؟ و چه رابطه‌ای بین الگوی کلامی حالت و الگوی نحوی حالت وجود دارد؟ در این مقاله با استفاده از چارچوب نظری دوبوآ^۳ (۱۹۸۷) و شیوه پژوهش وی، سعی شده است تا نحوه تعامل ویژگی‌های کلامی و نحوی انطباق در زبان فارسی بررسی شود. داده‌های مورد بررسی، روایت ده گویشور زبان فارسی از فیلم صامت «گلابی»^۴ است. فیلم صامت «گلابی» فیلمی است پنج دقیقه‌ای، که به گویشوران نشان داده شد و سپس از آنها خواسته شد فیلم را برای کسی که فیلم را ندیده است با جزئیات تعریف کنند. این روش در پژوهش‌های کلامی زیادی به‌کار رفته است و دلیل استفاده از این روش این است که، آن‌گونه که دوبوآ نیز معتقد است، گویشوران به یک میزان از اطلاعات پیش‌زمینه‌ای برخوردار باشند و در نحوه ارائه اطلاعات نو و مفروض تفاوت عمده‌ای وجود نداشته باشد.

۲- ساخت موضوعی ارجح در زبان فارسی

اکنون به دنبال آن هستیم تا در چارچوب نظری آرای دوبوآ و با اتخاذ رویکردی کلام‌بنیاد، مسأله ساخت موضوعی ارجح را در زبان فارسی بررسی کنیم. داده‌های مورد تحلیل، آن‌گونه که پیشتر نیز آمد، از روایت‌های فیلم گلابی جمع‌آوری شده است. در زیر نمونه‌هایی از روایت‌های کلامی یکی از گویشوران، به‌عنوان نمونه ذکر می‌گردد:

۴. «... یه آقای رو می‌بینیم»

۵. «که می‌ره بالای درخت»

۶. «گلابی می‌چینه»

۷. «و می‌آد پایین»

1. sacapultec
2. preferred argument structure
3. J. W. Du Bois
4. the pear film

۸. «گلابی‌ها رو داخل یک سبدی می‌ریزه...»

واحدهای مورد بررسی از منظر صرفی به دو دسته واژگانی و غیرواژگانی تقسیم شده و مورد بررسی قرار گرفته‌اند. از آنجا که زبان فارسی در دسته زبان‌های ضمیرانداز^۱ است و در خیلی از موارد، فاعل به صورت شناسه و بدون گروه اسمی آشکار به کار می‌رود، و در مقاله حاضر تأکید اصلی بر روی عناصر واژگانی آشکار است، این شناسه‌های فاعلی به‌عنوان فاعل لحاظ نشده‌اند. مثلاً در جمله «می‌آد پایین»، فاعل غیرواژگانی است، اما در جمله «پسره با دوچرخه اومد»، فاعل واژگانی است. واحدهایی که ضمیر مستقل داشته‌اند نیز به‌عنوان عناصر واژگانی، لحاظ شده و در زمره موضوعات فعل قرار گرفته‌اند.

از نقطه نظر ویژگی‌های دستوری نیز در این پژوهش، صرفاً موضوعات اصلی افعال مدنظر قرار گرفته و منظور از موضوعات اصلی نیز عناصری است که مستقیماً با فعل هر بند در ارتباطند. به عبارت دیگر، سه موضوع فاعل بند لازم (S)، فاعل بند متعدی (A) و مفعول بند متعدی (O)، آن گونه که دوباراً نیز به آن پرداخته است، مورد بررسی قرار گرفته‌اند. از نظر ساخت اطلاعاتی نیز عناصر مورد بررسی به سه دسته اطلاع نو، اطلاع مفروض و اطلاع دسترس، طبقه‌بندی شده و مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در این قسمت به سؤال اصلی و بنیادین پژوهش حاضر، که وجود ساخت موضوعی ارجح در زبان فارسی است، می‌پردازیم و به دنبال آن هستیم تا بدانیم در میان ساخت‌های متفاوت وتوالی‌های گوناگونی که موضوعات اصلی افعال در نحو زبان فارسی به کار گرفته می‌شوند، آیا ساخت موضوعی پرکاربردتر و متعارف‌تر در کلام وجود دارد یا خیر. در این قسمت سعی می‌کنیم تا با بررسی آماری روایت‌های کلامی گردآوری شده، پاسخ روشن و صریحی برای این پرسش ارائه نماییم. جمله زیر نمونه نشان‌دهنده توالی بی‌نشان کلمات در زبان فارسی است، که دو گروه اسمی آشکار در جایگاه موضوعی دارد:

۹. علی کتاب را خواند.

اما سؤال اینجاست که آیا گویشوران فارسی‌زبان این توالی کلمات را در کلام ممتد و پیوسته نیز رعایت نموده و گفتارهای آنان نیز همیشه از این توالی پیروی می‌کند. و علی‌رغم تمامی توالی‌های قابل قبول و گوناگونی که ممکن است در کلام جاری شوند، آیا گویشوران

1. pro-drop

همواره جایگاه موضوعات اصلی فعل را با گروه‌های اسمی آشکار پر می‌کنند؟ آیا گویشوران، توالی‌های گوناگون کلمات و پیکربندی جملات خود را با بسامد یکسان و همواری به کار می‌برند یا اینکه ساختار جملات از بسامدهای متفاوتی برخوردارند؟ به عبارتی دیگر آیا ساختی متعارف‌تر و قابل‌قبول‌تر در روایت‌های شفاهی گویشوران زبان فارسی وجود دارد یا خیر؟ داده‌های مورد تحلیل نشان می‌دهد که گویشوران، برخی از ساخت‌های موضوعی را بر برخی دیگر ترجیح داده و در کلام خود بیشتر مورد استفاده قرار می‌دهند، و دیگر اینکه ترجیح در کاربرد یک ساخت موضوعی نیز امری اتفاقی و تصادفی نبوده و مسئله‌ای است منظم و قاعده‌مند. برای این منظور ابتدا ساخت موضوعی ارجح را در بعد دستوری و سپس در حوزه کلام مطالعه می‌کنیم.

۲-۱- جنبه دستوری ساخت موضوعی ارجح

در تحلیل داده‌های روایت‌های گویشوران از فیلم گلابی، مشخص شد که آنان ساخت‌هایی را که دو موضوع واژگانی آشکار دارند (مانند آن مرد گلابی‌ها را آورد)، کمتر به کار می‌برند و ساخت‌هایی را ترجیح می‌دهند که صفر (مانند اومد پایین)، یا یک موضوع واژگانی (مانند گلابی‌ها رو برداشت) داشته باشد. نمودار شماره (۱) فراوانی بندهای موجود در پیکره را بر اساس تعداد موضوع واژگانی آشکار نشان می‌دهد. براین اساس تعداد بندهایی که دو موضوع واژگانی داشته‌اند، ۳۰ بند، آنها که یک موضوع واژگانی داشته‌اند، ۱۸۶ بند و آنهایی که بدون موضوع واژگانی بوده‌اند، ۸۸ بند بوده است.



نمودار ۱- درصد بندهایی که موضوعات واژگانی آشکار داشته‌اند

به این ترتیب می‌توان گفت که گویشوران به‌صورت طبیعی تمایل دارند در بندهای متعددی از حداکثر یک عنصر واژگانی در جایگاه موضوع استفاده کنند. اما از آنجا که صرفاً بندهای متعددی می‌توانند از دو موضوع واژگانی برخوردار باشند، شاید علت کم‌بودن تعداد بندهایی با دو موضوع واژگانی را بتوان در پایین‌بودن تعداد بندهای متعددی در کل پیکره مورد بررسی قلمداد کرد. اما جدول شماره (۲)، با نشان‌دادن بسامد بندهای دارای صفر، یک و دو موضوع واژگانی در افعال لازم و متعددی به‌صورت مجزا، مشخص می‌سازد که حتی در بندهای دارای افعال متعددی نیز وقوع صفر یا یک موضوع واژگانی، متعارف‌تر بوده و وقوع دو موضوع واژگانی امری نادر است، و تنها ۱۹/۸۷ درصد از کل بندهای متعددی در پیکره مورد بررسی، از دو موضوع واژگانی برخوردارند.

جدول ۲- گذرایی و تعداد موضوعات واژگانی موجود در بندها

	بدون موضوع واژگانی		یک موضوع واژگانی		دو موضوع واژگانی		جمع
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	
لازم	۷۰	۴۸/۷	۷۴	۵۱/۳	-	-	۱۴۴
متعددی	۱۸	۱۱/۹۲	۱۰۳	۶۸/۲۱	۳۰	۱۹/۸۷	۱۵۱
ربطی	-	-	۹	۱۰۰	-	-	۹
جمع	۸۸	۲۸/۹۵	۱۸۶	۶۱/۱۸	۳۰	۹/۸۷	۳۰۴

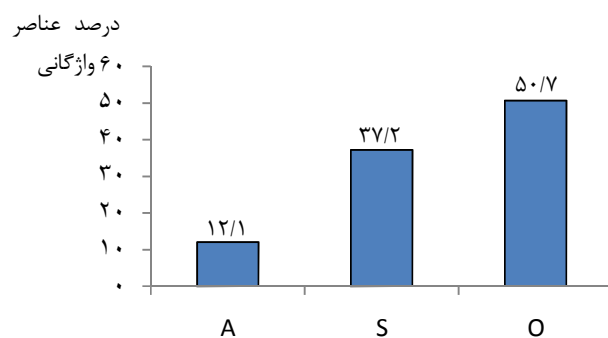
با مشاهده نتایج به‌دست‌آمده از بررسی آماری پیکره مورد مطالعه، در اینجاست که اولین محدودیت ارائه‌شده دوبوآ به میان می‌آید و به‌صورت زیر مطرح می‌گردد:

۱. محدودیت یک موضوع واژگانی: از به‌کارگیری بیش از یک موضوع واژگانی در هر بند خودداری کنید.

دوبوآ معتقد است که این محدودیت و محدودیت‌های بعدی وی را باید به‌مثابه گرایش در نظر گرفت نه قاعده‌های مقوله‌ای، چرا که جملاتی نیز وجود دارند که هر دو جایگاه موضوعی آنها با گروه‌های اسمی آشکار پر شده‌اند و جمله نیز دستوری است.

اکنون که مشخص شد محدودیت یک موضوع واژگانی وجود دارد، پرسش بعدی این است که کدام‌یک از نقش‌های سه‌گانه بسامد وقوع بیشتری دارند: فاعل فعل متعددی، مفعول یا فاعل فعل لازم؟

نمودار شماره (۲) نشان می‌دهد که موضوع‌های واژگانی آشکار بیشتر گرایش دارند در جایگاه‌های فاعلِ بندِ لازم (S) (۸۹ عدد) و مفعولِ بندِ متعدی (O) (۱۲۱ عدد) قرار گیرند تا در جایگاه فاعلِ بندِ متعدی (A) (۲۹ عدد).



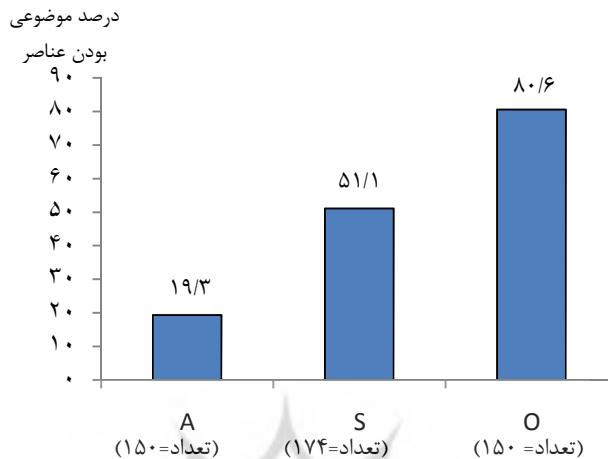
نمودار ۲- توزیع نقشی عناصر واژگانی در نقش‌های دستوری گوناگون (تعداد کل = ۲۳۹)

با نگاهی به نتایج نمایش داده‌شده در نمودار (۲)، ممکن است این سؤال پیش آید که شاید پایین بودن تعداد فاعل‌های واژگانی متعدی، در نتیجه محدود بودن تعداد فاعلِ متعدی (A) در کل پیکره باشد. با این حال اگر تعداد کل عناصر موجود در نقش‌های موضوعی گوناگون (جدول شماره ۳) را مورد بررسی قرار دهیم، پی خواهیم برد که تعداد کل عناصری که در نقش فاعل بند متعدی (A)، به اشکال مختلف (وند، ضمیر و...) ظاهر شده‌اند، نه تنها کم نیستند، بلکه به صورت طبیعی برابرند با تعداد مفعول بندهای متعدی (O).

جدول ۳- نقش دستوری و شکل صرفی موضوعها

	واژگانی		غیر واژگانی		جمع
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	
A	۲۹	۱۹/۳	۱۲۱	۸۰/۶	۱۵۰
S	۸۹	۵۱/۱	۸۵	۴۸/۸	۱۷۴
O	۱۲۱	۸۰/۶	۲۹	۱۹/۳	۱۵۰
جمع	۲۳۹	۵۰/۴	۲۳۵	۴۹/۵	۴۷۴

نمودار (۳) نشان می‌دهد که چه نسبتی از کل عناصر در یک جایگاه موضوعی، واژگانی‌اند.



نمودار ۳- نسبت جایگاه‌های موضوعی به عناصر واژگانی (چه نسبتی از هر جایگاه موضوعی، واژگانی است؟)

این نمودار نشان‌دهنده آن است که در جایگاه فاعل بند متعدی (A)، تعداد بسیار کمی عنصر واژگانی موجودند. به این ترتیب دوباراً محدودیت دوم خود را به صورت زیر مطرح می‌کند:

۲. محدودیت به‌کارگیری عنصر واژگانی در جایگاه فاعل بند متعدی (A): از به‌کارگیری عنصر واژگانی در نقش فاعل بند متعدی (A) خودداری کنید.

دو محدودیت کمی و نقشی عنوان‌شده فوق به این معناست که در کلام، گرایشی وجود دارد که تعداد موضوعات واژگانی به‌کاررفته در هر بند را حداکثر به یک موضوع محدود ساخته و همچنین عنوان می‌دارد که توزیع نقشی همین یک موضوع مورد استفاده در هر بند نیز به صورت تصادفی نبوده و مسئله‌ای است منظم و با گرایشی خاص. پیوند بین دو محدودیت «به‌کارگیری یک موضوع واژگانی در هر بند» و «عدم به‌کارگیری عنصر واژگانی در جایگاه فاعل بند متعدی (A)»، همان چیزی است که دوباراً از آن با عنوان «ساخت موضوعی ارجح» نام می‌برد و آن را ناظر بر توزیع نحوی موضوعات واژگانی در سطح کلام می‌داند. همان‌گونه که مشخص است، ساخت موضوعی ارجح، پیکربندی یا چیدمان موضوع‌ها را در بندهای مختلف، همسو و هم‌جهت با ساختار کنایی-مطلق، در نظام حالت، دسته‌بندی می‌کند، و فاعل بند لازم (S) و مفعول بند متعدی (O) را در یک طبقه و در تقابل با فاعل بند متعدی (A)، قرار

می‌دهد. لذا در کلام، گرایشی طبیعی همسو با دسته‌بندی نظام حالت کنایی-مطلق وجود دارد که احتمال وقوع عناصر واژگانی آشکار در جایگاه‌های فاعل بندلازم (S) و مفعول بند متعدی (O) را بسیار بیشتر از وقوع این عناصر در جایگاه فاعل بند متعدی (A) می‌سازد. بنابراین با توجه به نتایج به دست آمده، می‌توان عنوان کرد که زبان فارسی، در سطح کلام، از یک الگوی کنایی-مطلق بهره‌مند است و این مسئله را می‌توان در مثال‌های زیر مشاهده کرد:

۱۰. «یه دختر خانمی با دوچرخه آمد.»

۱۱. «گلایه‌ها رو آورد چید تو سبد.»

۱۲. «می‌ذاره رو دوچرخه‌اش.»

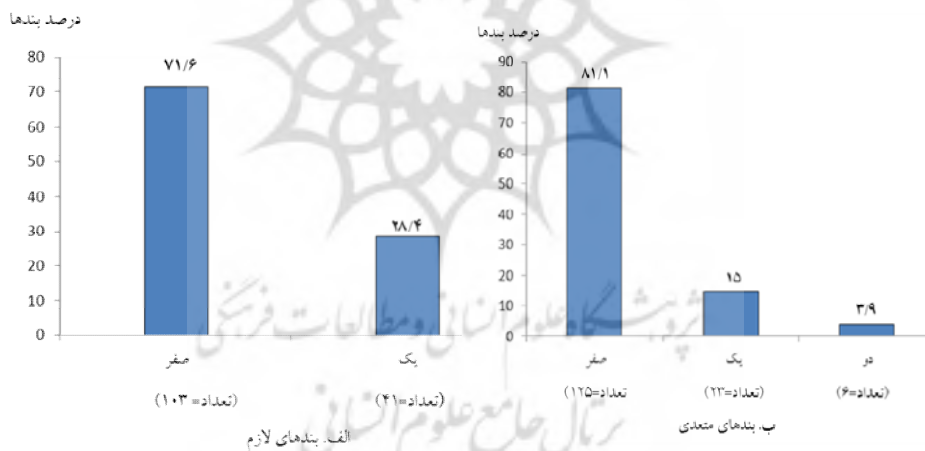
در مثال (۱۰) فعل «آمدن» با یک موضوع واژگانی (یه دختر خانمی) در نقش فاعل بندلازم (S)، همراه شده است و در مثال (۱۱) نیز فعل «آوردن» به همراه یک موضوع واژگانی (گلایه‌ها) در نقش مفعول بند متعدی (O) به کار رفته است و نهایتاً در مثال (۱۲) نیز فعل «گذاشتن» بدون موضوع واژگانی به کار گرفته شده است. اگر ساخت موضوعی ارجح را مانند سکه‌ای دورو فرض کنیم، آنچه تا این قسمت بیان شد، روی دستوری این سکه بود و روی دیگر آن جنبه کاربردشناسی آن است، که در بخش بعد به آن می‌پردازیم.

۲-۲- جنبه کلامی ساخت موضوعی ارجح

دوبوآ مفهوم ساخت موضوعی ارجح را در دو سطح نحو و کلام معرفی می‌کند. آنچه که تاکنون ذکر شد ساخت موضوعی ارجح در سطح نحو بود، که با استفاده از محدودیت کمی «استفاده از حداکثر یک گروه اسمی در جایگاه موضوعی هر بند»، و محدودیت کیفی «عدم استفاده از گروه اسمی آشکار در جایگاه فاعل بند متعدی (A)»، به آن پرداختیم. در این قسمت به دنبال آن هستیم تا به مسئله ساخت موضوعی ارجح در سطح کلام و کاربردشناسی بپردازیم.

گویشوران، در سطح کلام، روایت‌های کلامی را به واحدهایی با اطلاع نو، مفروض یا در دسترس تقسیم می‌کنند. عنصر واژگانی‌ای که، برای اولین بار، در روایت آمده را نو، و اگر تکرار شده را کهنه فرض کرده‌ایم. در صورتی که عنصری با معنای نزدیک تکرار شده (مثلاً میوه در اشاره به گلایه)، آن را در دسترس فرض کرده‌ایم. البته در ادامه، به دلیل ویژگی‌های کلامی نزدیک موضوع‌های در دسترس به کهنه، این دو گروه را در قالب اطلاع کهنه آورده‌ایم. نمودار (۴) بررسی واحدهای ساخت اطلاعی در روایت‌های کلامی را در پیکره مورد مطالعه نشان

می‌دهد. به عبارت دیگر این نمودار نشان‌دهندهٔ بندهای فاقد اطلاع نو و بندهایی با یک و دو اطلاع نو در جملات متعدی و لازم است. در اینجا منظور از اطلاع نو، اطلاعی است که روی یک موضوع واژگانی وجود دارد. مثلاً اگر جملهٔ اولِ پاراگراف این باشد: «یک مرد داشت گلابی می‌چید»، این جمله دو موضوع دارد، که چون هر دو برای اولین بار آمده‌اند نو هستند، پس جمله دو موضوع با بارِ اطلاعی نو دارد. اما در جملهٔ «پسری آمد»، جمله فقط یک موضوع با اطلاع نو دارد. و اگر جملهٔ بعدی باشد: «و رفت»، این جمله موضوعی ندارد که اطلاع نو داشته باشد. البته این جمله همچنان اطلاع نو دارد و اطلاع نو آن، خود فعل «رفت» است، اما موضوع واژگانی مستقل که اطلاع نو را نشان بدهد ندارد و در طبقهٔ جملات بدون اطلاع نو واژگانی طبقه‌بندی می‌شود. آن‌گونه که در این نمودار نیز آشکار است، تعداد بندهای بدون اطلاع نو و بندهای حاوی یک اطلاع نو نسبت به بندهایی با دو اطلاع نو بسیار بیشتر است. به عبارت روشن‌تر، گویشوران یا از واحدهای اطلاع نو در روایت‌های کلامی خود استفاده نمی‌کنند و یا اینکه حداکثر از یک اطلاع نو، حتی در بندهای متعدی، استفاده می‌کنند.



نمودار ۴- بسامد بندهای داری صفر، یک و دو موضوع نو

جدول ۴- گذرایی و تعداد واحدهای اطلاع نو در هر بند

	بدون موضوع نو		یک موضوع نو		دو موضوع نو		جمع
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد		
لازم	۱۰۳	۷۱/۵	۴۱	۲۸/۴	--	--	۱۴۴
متعدی	۱۲۵	۸۱/۱	۲۳	۱۴/۹	۶	۳/۹	۱۵۴
ربطی	۲	۲۵	۶	۷۵	--	--	۸
جمع	۲۳۰	۷۵/۱	۷۵	۲۴/۵	۶	۱/۹	۳۰۶

آن گونه که از بررسی‌های آماری پیکره مورد مطالعه (جدول ۴) نیز آشکار است، در به‌کارگیری تعداد عناصری که برای اولین بار در هر بند مورد استفاده قرار می‌گیرند، یک محدودیت آشکاری به چشم می‌خورد، که ظاهراً با محدودیت‌های کمی مطرح‌شده در شماره ۱ همسو است، با این تفاوت که این‌بار این محدودیت در سطح کلام و کاربردشناسی مطرح می‌گردد، بنابراین در اینجا محدودیت سوم دوبا، به شرح زیر مطرح می‌شود:

۳. عدم به‌کارگیری بیش از یک موضوع نو: از به‌کارگیری بیش از یک موضوع نو در هر بند خودداری کنید.

این محدودیت، که در پیکره مورد مطالعه نیز کاملاً به چشم می‌خورد، بیان‌کننده آن است که گویشوران در هر بند متعدی بیش از یک گروه اسمی آشکار را در جایگاه موضوعی قرار نمی‌دهند.

از آنجا که گویشوران تمایل دارند تا از حداکثر یک موضوع نو در هر بند استفاده کنند، در اینجا نیز این پرسش به وجود می‌آید که آیا این یک واحد اطلاع نو در هر جایگاهی قرار می‌گیرد یا اینکه وقوع آن در جایگاه‌های موضوعی خاصی صورت می‌گیرد؟ به عبارت دیگر آیا واحدهای اطلاع نو به صورت تصادفی در نقش‌های گوناگون ظاهر می‌شوند؟ و یا اینکه وقوع آنها در نقش‌های متفاوت با گرایش خاصی همراه است؟

با بررسی جدول (۵) درمی‌یابیم که، همانند محدودیت کیفی مطرح‌شده در سطح نحو که بر اساس آن موضوعات واژگانی صرفاً در نقش‌های خاصی قرار می‌گرفتند، در اینجا نیز گرایش دیگری به چشم می‌خورد که بر اساس آن واحدهای اطلاع نو در نقش‌های دستوری خاصی قرار

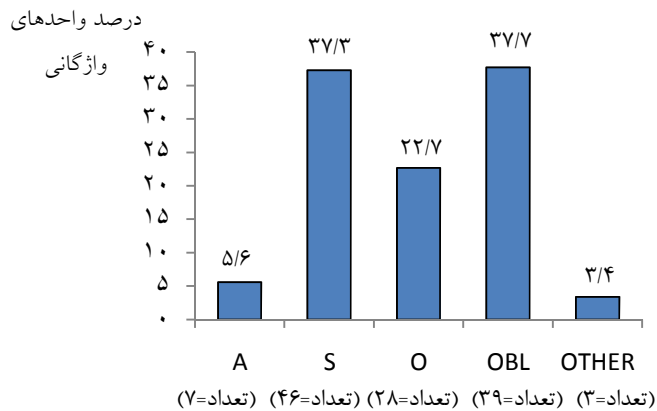
می‌گیرند. آن‌گونه که در جدول فوق نیز آشکار است، گویشوران تمایل دارند تا واحدهای اطلاع نو را بیشتر در جایگاه‌های فاعل بند لازم (S) و مفعول بند متعدی (O) قرار دهند تا در جایگاه فاعل بند متعدی (A).

جدول ۵- نقش دستوری و ساخت اطلاعی واحدها

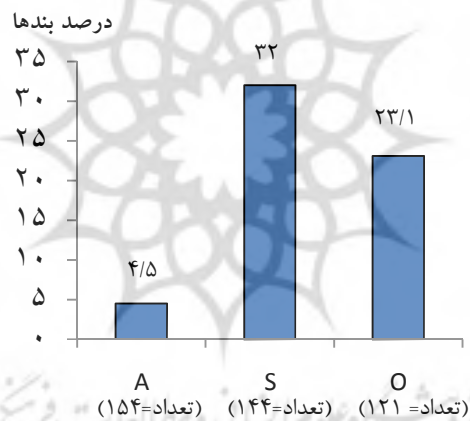
	اطلاع نو		اطلاع در دسترس		اطلاع مفروض		جمع
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	
A	۷	۴/۵	۱	۰/۶۴	۱۴۶	۹۴/۸	۱۵۴
S	۴۶	۳۱/۹	۵	۳/۴	۹۳	۶۶/۸	۱۴۴
O	۲۸	۲۳/۱	۵	۴/۱	۸۸	۷۲/۷	۱۲۱
OBL	۳۹	۶۸/۴	۳	۵/۲	۱۵	۲۶/۳	۵۷
PSR	۳	۴۲/۸	-	-	۴	۵۷/۱	۷
جمع	۱۲۳	۲۵/۴	۱۴	۲/۸	۳۴۶	۷۱/۶	۴۸۳

نمودار (۵) نشان می‌دهد که درصد نسبتاً پائینی از تمامی عناصر نو در جایگاه موضوعی فاعل بند متعدی (A) قرار گرفته‌است، در حالیکه این میزان در دو جایگاه موضوعی دیگر بالاتر است.

اما اینکه چه درصدی از تمامی عناصر قرار گرفته در جایگاه فاعل بند متعدی (A)، در مقایسه با جایگاه فاعل بند لازم (S) و مفعول بند متعدی (O)، می‌تواند نو باشد، سؤال است که پاسخ آن را با مشاهده نمودار (۶) باید یافت. این نمودار نسبت واحدهای نو در هر یک از جایگاه‌های موضوعی را به تصویر می‌کشد.



نمودار ۵- توزیع واحدهای اطلاع نو (تعداد کل=۱۲۳) در نقش‌های دستوری (چه درصدی از واحدهای اطلاع نو در جایگاه‌های موضوعی قرار گرفته‌اند)



نمودار ۶- نسبت واحدهای اطلاع نو به جایگاه‌های موضوعی (چه نسبتی از هریک از جایگاه‌های موضوعی، حاوی اطلاع نو است؟)

به این ترتیب می‌توان دریافت که بخش نسبتاً زیادی از عناصر، در هریک از جایگاه‌های فاعل بند لازم (S) و مفعول بند متعدی (O)، می‌توانند حاوی اطلاع نو باشند، درحالی‌که از کل عناصر جایگاه فاعل بند متعدی (A)، فقط حدود ۴/۵ درصد آن با واحدهای اطلاع نو پر شده است. این واقعیت که در جایگاه فاعل بند متعدی (A)، در قیاس با دو جایگاه دیگر، احتمال

وقوع اطلاع نو بسیار کمتر است، ما را به محدودیت دیگری در حوزه کلام و جریان اطلاع رهنمون می‌سازد که دوبوآن را چنین بیان کرده است:

۴. محدودیت اطلاع غیرنودر جایگاه فاعل بند متعدی: از به کاربردن اطلاع نو در جایگاه فاعل بند متعدی (A) خودداری کنید.

این محدودیت یعنی که باید از معرفی عناصر نو در جایگاه موضوعی فاعل بند متعدی (A) خودداری کرد. به عبارت دیگر اطلاع نو عرضه شده، باید تا جایی که ممکن است، به وسیله فاعل بند متعدی (A) بیان نگردد.

با بررسی نمودارهای (۵) و (۶) به این نتیجه می‌رسیم که گویشوران، در کلام، حداکثر از یک اطلاع نو در هر بند استفاده می‌کنند، و این یک عنصر اطلاع نو نیز عمدتاً در یکی از جایگاه‌های فاعل بند لازم (S) و یا مفعول بند متعدی (O) قرار می‌گیرد تا در جایگاه فاعل بند متعدی (A). بنابراین در کلام، توزیع جریان اطلاع در میان جایگاه‌های دستوری، همانند توزیع صرفی این عناصر، طبقه‌بندی را به وجود می‌آورد که در آن جایگاه‌های موضوعی فاعل بند لازم (S) و مفعول بند متعدی (O) در یک سو و در تقابل با جایگاه فاعل بند متعدی (A) قرار می‌گیرد. این طبقه‌بندی دقیقاً همان چیزی است که در الگوی نظام حالت کنایی - مطلق وجود دارد. با توجه به آنچه که گذشت و هم‌جهت با جنبه نحوی ساخت موضوعی ارجح، که در قسمت قبل مطرح گردید، می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که ساخت موضوعی ارجح، علاوه بر سطح نحو، در کلام و کاربردشناسی نیز وجود داشته و زبان فارسی نیز در کلام از یک الگوی کنایی - مطلق، هم در سطح نحو و هم در سطح کاربردشناسی، برخوردار است. جدول (۶) محدودیت‌های کمی و کیفی عنوان‌شده ساخت موضوعی ارجح در دو سطح نحو و کاربردشناسی را به صورت خلاصه به تصویر می‌کشد.

جدول ۶- ابعاد و محدودیت‌های ساخت موضوعی ارجح

کاربردشناسی	دستور	
محدودیت به کارگیری بیش از یک موضوع نو	محدودیت به کارگیری یک موضوع واژگانی	کمیت
محدودیت به کارگیری اطلاع نو در نقش فاعل بند متعدی	محدودیت به کارگیری موضوع غیرواژگانی در نقش فاعل بند متعدی	نقش

با توجه به محدودیت‌های عنوان‌شده در سطح نحو و کلام، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که گویشوران زبان فارسی تمایل دارند تا در بافت‌های کلامی زبان، گروه‌های اسمی آشکار و عناصر اطلاع‌نو را بیشتر در جایگاه‌های فاعل بند لازم (S) و مفعول بند متعدی (O) به‌کار ببرند و در مقابل، اطلاع مفروض، و یا دست‌کم در دسترس، را به شکل‌های تخفیف‌یافته در جایگاه فاعل بند متعدی (A) قرار دهند. این تقسیم‌بندی، در یک نگاه، همان طبقه‌بندی است که در الگوی کنایی - مطلق نظام حالت نیز وجود دارد.

۳- جان‌داری مبتدا

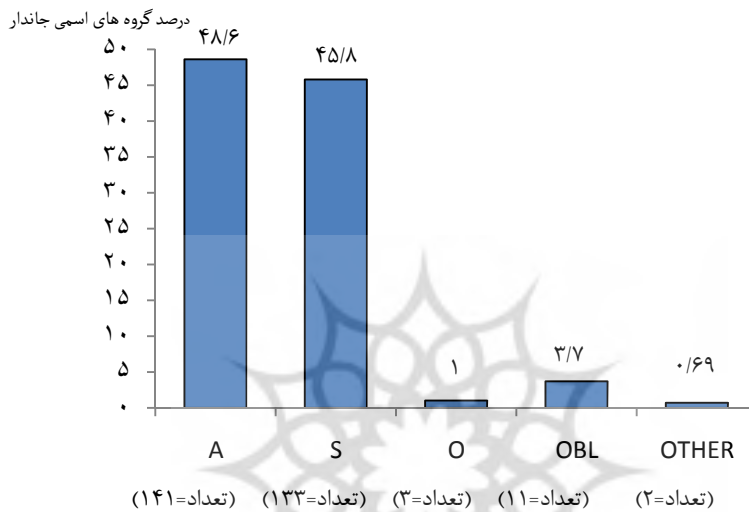
همان‌گونه که مشاهده شد، ساخت موضوعی ارجح، الگویی قوی در کلام به‌وجود می‌آورد که مستقل از الگوی دستوری آن زبان است و طبق نظر دوبوآ (۱۹۸۷ و ۲۰۰۳)، همیشه کنایی - مطلق است. حال که ساخت موضوعی ارجح در کلام موجب پدیدآمدن یک الگوی کنایی در زبان می‌گردد، چرا همهٔ زبان‌ها کنایی نیستند؟ یا در مورد زبان فارسی، چرا این زبان کنایی نیست؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که از نظر نقش‌گرایان، دستور یک زبان در نتیجهٔ رقابت چندین عاملِ نقشیِ رقیب شکل می‌گیرد (دوبوآ، ۱۹۸۵: ۳۵۰؛ ۱۹۸۷، ۲۰۱۴؛ مک‌وینی^۱ و دیگران، ۲۰۱۴: ۳۶۷). درست است که گرایش ساخت موضوعی ارجح در کلام، نظام حالت را به سمت الگوی کنایی سوق می‌دهد، اما عواملی نظیر جان‌داری مبتدا و پیوستگی مبتدا، فاعل بند لازم و فاعل بند متعدی را در یک دسته و در تقابل با مفعول بند متعدی قرار می‌دهند، و برخلاف ساخت موضوعی ارجح، دستور را در حوزهٔ نحو به نظام مفعولی نزدیک می‌کنند. چیرگی هر یک از این گرایش‌ها، در نهایت می‌تواند تعیین‌کنندهٔ نوع الگوی حالت در یک نظام باشد (راسخ‌مهند و نقشبندی، ۱۳۹۱: ۹۰).

برای سنجش میزان تأثیرگذاری جان‌داری مبتدا بر دستور زبان فارسی، به بررسی آماری توزیع گروه‌های اسمی جان‌دار در بین نقش‌های دستوری متفاوت پرداختیم و، آن‌گونه که نمودار (۷) نشان می‌دهد، دریافتیم که بیشتر گروه‌های اسمی جان‌دار در جایگاه فاعل بند لازم (S) و فاعل بند متعدی (A) قرار گرفته‌اند و نه در جایگاه مفعول بند متعدی (O).

1. B. McWhinney

قرار گرفتنِ فاعلِ بندِ لازم (S) و فاعلِ بندِ متعدی (A) در یک گروه، و تقابل این دو با مفعول بندِ متعدی (O) بیانگر ترجیح گویشوران برای قراردادنِ گروه‌های اسمیِ جان‌دار در این دو جایگاه است. به عبارتی، عاملِ جان‌داریِ مبتدا عاملی است که نظام دستوریِ زبان فارسی را به نظام مفعولیِ سوق می‌دهد و برخلاف ساخت موضوعیِ ارجح عمل می‌کند.

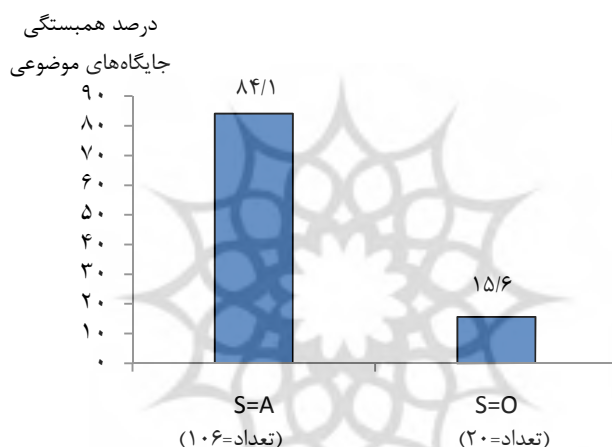


نمودار ۷- توزیع گروه‌های اسمیِ جان‌دار در نقش‌های دستوری (عناصر دستوریِ جان‌دار بیشتر در چه جایگاهی قرار می‌گیرند؟)

۴- پیوستگی مبتدا

پیوستگی مبتدا گرایش دیگری است که دوبوآ (۱۹۸۷: ۸۴۲)، از آن به‌عنوان یکی دیگر از عوامل تعیین‌الگوی حالت غالب در سطح کلام نام می‌برد. در ادامه سعی کردیم مشخص‌سازیم که پیوستگی مبتدا در زبان فارسی، فاعل بند لازم (S) را به فاعل بند متعدی (A) نزدیک‌تر می‌سازد (نظام مفعولی) یا به مفعول بند متعدی (O). برای تعیین میزان تأثیر این گرایش در روایت‌های کلامی مورد مطالعه، با بهره‌گیری از روش مورد استفاده در پژوهش دوبوآ (۱۹۸۷)، تداوم حضور گروه‌های اسمیِ مبتدا را در جایگاه‌های نحویِ فاعل بند لازم (S)، فاعل بند متعدی (A) و مفعول بند متعدی (O) مورد بررسی قرار دادیم. به این صورت که اگر مثلاً در جمله شماره n، گروه اسمی خاصی در جایگاه فاعل بند لازم (S) ظاهر شده باشد، و در چند جمله بعدتر (جمله شماره n+1) همان گروه اسمی، یا ضمیر هم‌مرجع با آن، در جایگاه فاعل

بند متعدی (A) قرار گرفته باشد، این مورد به‌عنوان رفتار مشابهی در A لحاظ شده و به‌صورت $A=S$ نمایش داده می‌شود. در مقابل اگر همان گروه اسمی، یا ضمیر هم‌مرجع با آن، در جمله یا جملات بعدی در جایگاه مفعول بند متعدی (O) ظاهر شده باشد، این مورد به‌عنوان نمونه‌ای از رفتار مشابه S و O در نظر گرفته شده و به‌صورت $S=O$ نشان داده می‌شود. مثلاً در دو جمله «آن مرد گلایی‌ها را چید» و «پایین آمد»؛ فاعل هر دو جمله یکی است و چون یکی فاعل فعل متعدی و دیگری فاعل فعل لازم است، پس می‌شود $A=S$. با توجه به این ملاحظات، نمودار (۸) نحوه طبقه‌بندی روابط دستوری بر اساس گرایش پیوستگی مبتدا را به‌تصویر می‌کشد:



نمودار ۸- پیوستگی مبتدا و نقش دستوری

همان‌گونه که مشخص است، میزان همبستگی جایگاه‌های S و A بسیار بیشتر از همبستگی جایگاه‌های S و O است. به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که گرایش پیوستگی مبتدا، جایگاه موضوعی فاعل بند لازم (S) را به جایگاه موضوعی فاعل بند متعدی (A) بسیار نزدیک‌تر می‌کند تا به جایگاه مفعول بند متعدی (O). بنابراین گرایش پیوستگی مبتدا نیز فاعل بند لازم (S) و فاعل بند متعدی (A) را در یک طبقه و در تقابل با جایگاه مفعول بند متعدی (O) قرار می‌دهد. براین اساس می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که این گرایش کلامی، عکس گرایش کلامی ساخت موضوعی ارجح عمل کرده و حوزه نحو زبان فارسی را به‌سوی استفاده از الگوی حالت مفعولی سوق می‌دهد.

۵- نتیجه‌گیری

در این مقاله به تحلیل داده‌های گردآوری‌شده، با استفاده از الگوی معرفی‌شده در آثار دوبوآ، پرداختیم و ضمن معرفی گرایش کلامی ساخت موضوعی ارجح در زبان فارسی، به بررسی تأثیر آن بر دستور زبان فارسی پرداختیم. این گرایش کلامی، گویشوران زبان فارسی را به استفاده از الگویی ترغیب می‌کند که طی آن فاعل بند لازم (S) و مفعول بند متعدی (O) در یک دسته قرار گرفته و در طرف مقابل، فاعل بند متعدی (A) در طبقه‌ای مجزا قرار می‌گیرد. در ادامه به بررسی تأثیر دو گرایش کلامی پیوستگی مبتدا و جان‌داری مبتدا پرداختیم و مشاهده کردیم که این دو گرایش، متفاوت از گرایش ساخت موضوعی ارجح عمل می‌کنند. به این ترتیب که با ایجاد همبستگی بین فاعل بند لازم (S) و فاعل بند متعدی (A) و قراردادن این دو موضوع در یک طبقه و قراردادن مفعول بند متعدی (O) در طبقه‌ای دیگر، الگویی به‌دست می‌دهند که همسو با ساخت فاعلی-مفعولی است. بنابراین دستور زبان فارسی متأثر از رقابت بین این عوامل رقیب است.

بنابراین دستاوردهای پژوهش حاضر، به طور خاص، مؤید آرای دوبوآ (۱۹۸۷) است، که معتقد است نظام حالت در هر زبانی را می‌توان صرفاً در پرتو ملاحظات کلامی و فرانحوی تبیین کرد و در نگاهی کلی‌تر می‌تواند تأییدی باشد بر زبان‌شناسی نقش‌گرا، که پیروان آن بر این باورند که ویژگی‌های نحوی هر زبان بنابر نیازهای ارتباطی اهل زبان و زیر تأثیر ملاحظات کلامی و کاربردشناختی شکل می‌گیرند.

منابع

- دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۹). «پیرامون را در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، س ۷، ش ۱، ۶۰-۲.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). رده‌شناسی زبان‌های ایرانی. تهران: سمت.
- راسخ‌مهند، محمد و زانیار نقشبندی (۱۳۹۱). «تأثیر عوامل کلامی بر تعیین الگوی حالت در گویش هورامی». مجله جستارهای زبانی. س ۴، ش ۴، پیاپی ۱۴، ۸۷-۱۰۹.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۰). مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی. تهران: نیلوفر.

Comrie, Bernard (1989). *Language Universals and Linguistic Typology*, 2nd ed. Basil Blackwell.

- Du Bois, John w. (1980). "Beyond Definiteness: The Trace of Identity in Discourse". In *The Pear stories cognitive , Cultural, and Linguistic Aspects of Narrative Production*. Wallace L. Chafe (ed.).New Jersey: ABLEX publishing corporation, 203-274.
- Du Bois, John w. (1985).*Competing motivations. Iconicity in syntax*.(ed.) by John Haiman, 343-65.Amsterdam: Benjamins.
- Du Bois, John w. (1987)."The Discourse Basis of Ergativity".*Language*,Vol.63, No.4, 805-855.
- Du Bois, John w. (2003). "Discourse and Grammar".In *The New Psychology of Language*.Michael Tomasello (ed.). Leipzig, Germany, 47-87.
- Du Bois, John w. (2006)."The Pear Story in Sakapultek Maya: A case Study of Information Flow and Preferred Argument Structure".In *MaciendoLinguistica Homenaje*. Univesidad Central de Venezuela, 191- 221.
- Du Bois, John w. (2014). "Motivating competitions". In: McWhinney B. & A. Malchukov& E. Moravcsik (eds.):*Competing motivations in grammar and discourse*. Oxford: Oxford University Press. 263-281.
- McWhinney, B. & A. Malchukov& E. Moravcsik (eds.) (2014).*Competing motivations in grammar and discourse*. Oxford: Oxford University Press.
- Tallerman, Maggie(1998). *Understanding Syntax*. London: Arnold.

